

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۳۲، زمستان ۱۳۹۶، ویژه علوم سیاسی

تحولات اخیر خاورمیانه و تهدیدات محیط امنیتی ایران

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۲۴

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۱/۲۲

عباس مکرمی*

چکیده

یکی از اساسی‌ترین مسائل جمهوری اسلامی ایران، حفظ امنیت و ارتقای محیط امنیتی کشور با استفاده از فرصت‌ها و مهار تهدیدات می‌باشد. خاورمیانه، منطقه مهمی است که دارای اهمیت استراتژیک و ژئوپلتیک خاصی بوده و امنیت و ثبات در آن، ارتباط مستقیمی با امنیت ملی جمهوری اسلامی داشته و لذا شناخت تحولات منطقه، گام مهم و مؤثری در حفظ امنیت کشور می‌باشد. تحولات جدیدی که در این منطقه رخ داده است، باعث تغییر در ساختار قدرت در منطقه شده و تهدیدات و فرصت‌هایی را برای محیط امنیتی ایران، به وجود آورده و امکان ایفای نقش ایران در شکل‌دهی به محیط منطقه‌ای جدید را افزایش داده است. در مقاله حاضر، با توجه به نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در تحولات اخیر خاورمیانه، سعی شده است تا با نگاهی به مهم‌ترین این تحولات - از فروپاشی شوروی و حوادث پس از یازده سپتامبر از جمله حمله به افغانستان و عراق و طرح خاورمیانه بزرگ تا انقلاب‌های عربی - تهدیدات به وجود آمده برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، بررسی گردد.

واژه‌های کلیدی: تحولات اخیر، خاورمیانه، تهدیدات، محیط امنیتی ایران.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

مقدمه

تحولات اخیر خاورمیانه، فرصت‌ها و تهدیدات فراوانی را برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، به دنبال داشته است. این تحولات که پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۹ و اضمحلال نظام دو قطبی شکل گرفته و نقش مستقیم و مهمی در مناسبات و تحولات اخیر خاورمیانه داشت، مجموعه حوادثی بود که پس از حادثه یازده سپتامبر، رخ داد؛ حوادثی که با حمله نیروهای ناتو به افغانستان و پس از آن به عراق، آغاز گردید و با گسترش و حضور بیش از پیش ناتو در شرق، طرح «خاورمیانه بزرگ» و گسترش سلفی‌گری در منطقه ادامه پیدا کرد و با مسئله انقلاب‌های عربی و بیداری اسلامی و کشانده شدن بحران به کشورها حامی جریان مقاومت یعنی سوریه، به اوج خود رسید.

این تحولات، تهدیداتی برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، به وجود آورده که در صورت عدم توجه و مهار صحیح آن، امنیت ملی ایران را به مخاطره خواهد انداخت. در این مقاله، به دنبال آن هستیم تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، به گوشه‌ای از مهمترین این تحولات اشاره کرده و صرف نظر از فرصت‌های به وجود آمده، به بررسی تهدیدات ناشی از این تهدیدات پرداخته شود. در پایان، چنین نتیجه‌گیری شده که در صورت توجه صحیح به این تهدیدات و اتخاذ راهکارهای مناسب در قبال هریک، می‌توان به ارتقای امنیت جمهوری اسلامی ایران و تقویت موقعیت استراتژیک آن در منطقه، کمک کرد. تحولات مورد بررسی در این مقاله، عبارتند از: فروپاشی شوروی و تغییر نظام دو قطبی؛ حوادث یازده سپتامبر و حمله به افغانستان و عراق؛ طرح خاورمیانه بزرگ؛ گسترش سلفی‌گری؛ انقلاب‌های عربی و ائتلافات نوین منطقه‌ای.

۱- تهدیدات ناشی از فروپاشی نظام دو قطبی بر محیط امنیتی ایران (۱۹۹۱-۲۰۰۱)

آخرین دهه قرن ۲۰، شاهد تحول عظیمی در روابط بین الملل و به طور کلی جهان سیاست بوده است. اتحاد جماهیر شوروی، که یکی از دو ستون نظام دو قطبی در دوران پس از جنگ جهانی دوم بود، سرانجام در ۱۹۹۱م فروپاشید.

در واقع، بسیاری معتقدند که نظام سوسیالیسم در طی هفتاد سال سلطه خود، پاسخگوی نیازهای مردم شوروی نبوده و با اقدامات گورباچف، راه تازه‌ای برای مردم جمهوری‌های اتحاد شوروی باز شد تا بتوانند از زیر یوغ مارکسیسم و کمونیست بیرون بیایند و هر یک در فکر ایجاد یک کشور مستقل باشند. کشورهای اروپای شرقی نیز در پی این اصلاحات، توانستند از زیر سلطه روسیه تزاری، خود را رها ساخته و اقتصاد کشور خود را همگام با معیارهای جهانی، پیش ببرند. (نوذری، ۱۳۷۹، ص ۹۷)

شاید بتوان گفت مهمترین تحولی که این فروپاشی در خاورمیانه به وجود آورد، آن بود که باعث گردید تا مهمترین تهدید نظامی ایران در منطقه، برطرف شود، زیرا هرچند ایران سیاست خارجی خود را بر پایه شعار «نه غربی نه شرقی» مبتنی ساخته بود، اما همسایگی آن با یک ابرقدرت طی دوره جنگ سرد، تأثیرات بسزایی بر سیاست خارجی این کشور گذاشته و آن را ناخواسته در چارچوب رقابت میان ابرقدرت‌های شرق و غرب وارد ساخته بود. اساساً اتحاد سابق ایران با آمریکا در زمان شاه، به طور عمده به سبب نگرانی این کشور از تهدید شوروی نسبت به امنیت خود بوده و فروپاشی شوروی، این تهدید عمده را از میان برد و ایران نه تنها دیگر از سوی کشور شوروی سابق و روسیه جدید، احساس تهدید نمی‌کرد، بلکه زمینه گسترش مناسبات دو کشور در دهه ۱۹۹۰م و حتی شکل‌گیری نوعی اتحاد استراتژیک میان آن‌ها، فراهم گردید. (مکرمی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۳-۱۷۴)

توجه به این نکته حائز اهمیت است که فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، ژئوپلیتیک منطقه را سریعاً دگرگون نموده و منجر به بازنگری عمده‌ای در سیاست‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده شد. (جفری کمپ، پائول ساندرز، ۱۳۸۴، ص ۵۳)

شرکت نمودن شوروی در کنفرانس صلح مادرید در خاورمیانه بعد از جنگ خلیج فارس، یکی از آخرین اقدامات دولت شوروی، محسوب می‌شد. اعلام همکاری مسکو با ایالات متحده به منظور پایان بخشیدن به منازعات اعراب-اسرائیل، نوید دهنده این امر بود که مسکو نمی‌خواست چالش سلطه نظامی آمریکا در منطقه را تداوم بخشد و این امر به قدرت گرفتن ایالات متحده در خاورمیانه کمک بسزایی می‌نمود و از آنجا که سیاست‌های خارجی واشنگتن به خصوص در منطقه خاورمیانه، در تقابل و تضاد روشنی با سیاست‌های ضد آمریکایی جمهوری اسلامی ایران بود، این قدرت گرفتن، تهدیدی برای محیط امنیتی ایران، محسوب می‌گردید. هرچند هنوز روسیه روابط خود با عراق را تداوم می‌بخشید و همکاری‌های نظامی و انرژی هسته‌ای خود با ایران را افزایش می‌داد و این دو موضوع، مشکلات زیادی را در روابط روسیه و ایالات متحده در دوره کلینتون ایجاد می‌نمود، اما به هر حال، فروپاشی شوروی، زمینه را برای قدرت گرفتن ایالات متحده مساعدتر کرده و ایفای نقش بیشتر در منطقه خاورمیانه را برای آمریکا، به ارمغان آورد.

نظم نوین جهانی که آمریکا پس از موفقیت در بیرون راندن نیروهای عراقی از خاک کویت مطرح نموده بود، بر دو پایه «تشخیص و مهار دشمنان» ایالات متحده از یک سو و «ائتلاف و همکاری با دوستان» این کشور از سوی دیگر، استوار بود که به آن «سیاست مهار جدید» نیز گفته می‌شد. از این رو، کشورها به دو دسته مخالف و متحد، تقسیم‌بندی شدند. این سیاست در خلیج فارس، با عنوان سیاست «مهار دو جانبه» به دنبال جلوگیری از تسلط ایران و عراق بر منطقه بود.

هم زمان آمریکا نیز با پایان بخشیدن به اشغال کویت، به دنبال ایجاد هژمونی خود در منطقه از طریق تقویت مناسبات با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس برآمد

و از آنجا که کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، خود خواهان تضمین امنیتشان از سوی تک قدرت مطرح جهان بودند، این بهترین سلطه منطقه‌ای آمریکا بود. سیاست مهار جدید در منطقه شرق مدیترانه نیز به دنبال جلوگیری از گسترش منازعه اعراب و اسرائیل بود و دولت سوریه را می‌توان عمده‌ترین مانع آمریکا در منطقه شرق مدیترانه برای تحقق صلح آمریکایی قلمداد نمود و مخالفت ایران با فرایند صلح خاورمیانه و اتحاد این کشور با سوریه باعث شد که آمریکا «مهار ایران» را نیز برای نیل به اهداف خود در این منطقه، افزون بر منطقه خلیج فارس، ضروری بباید. به همین دلیل مخالفت ایران با فرآیند صلح خاورمیانه سخت موجب نگرانی آمریکا شده و از این‌رو، یکی از دلایل خصومت آمریکا با ایران، همین مسأله بود. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳، ص ۶۱۵-۶۱۶)

سیاست مهار جدید، مهار در آسیای مرکزی، قفقاز و سوریه از یک سو و ایران از سوی دیگر بود. در این منطقه آمریکا با دشواری بیشتری مواجه بود، زیرا روسیه این منطقه را به عنوان حیات خلوت خویش می‌دانست و آنچه این مشکل را برای آمریکا تقویت می‌کرد، وابستگی سنتی کشورهای منطقه به روسیه، بود. اما آمریکا توانست با بهره جستن از متحدان خود در این منطقه، یعنی ترکیه و اسرائیل، مهمترین ابزار سیاست خارجی خود در این حوزه را به کار گیرد. از سوی دیگر، سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی - قفقاز، بر محور «همه چیز بدون ایران» قرار گرفت. آمریکا تلاش نمود تا با ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای و حتی مداخله مستقیم خود، نه تنها عامل تهدید برای ایران باشد، بلکه اجازه ندهد این کشور از فرصت‌های موجود به ویژه فرصت‌های اقتصادی، بهره‌برداری نماید. بنابراین، می‌توان گفت محور آمریکا - ترکیه (به همراه اسرائیل و آذربایجان) برای مهار روسیه و ایران در منطقه شکل گرفت. (همان، ص ۶۱۶)

هدف عمده آمریکا در دهه ۱۹۹۰م در آسیای جنوب غربی نیز مهار ایران از یک سو و چین از سوی دیگر بود و آمریکا سعی نمود تا به هندوستان نزدیک‌تر گردید. این نزدیکی، افزون بر دلایل اقتصادی، به منظور مقابله با چین بود.

با جمع‌بندی مطالب فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت که مهار ایران، یکی از اجزای عمده سیاست خارجی آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود و آمریکا با تشکیل محورهای زیر سعی نمود تا سیاست مهار جدید را عملی سازد:

الف) آمریکا- ترکیه (به همراه اسرائیل و آذربایجان)؛

ب) آمریکا- شورای همکاری خلیج فارس؛

ج) آمریکا- هندوستان (به همراهی اسرائیل).

و بدیهی است ایجاد اینگونه ائتلافات برای مهار ایران و جلوگیری از اعمال نفوذ آن در منطقه، تهدیدی جدی را برای امنیت ملی جمهوری اسلامی، می‌باشد.

۲- تأثیر حادثه یازده سپتامبر بر محیط امنیتی ایران

حادثه یازده سپتامبر، باعث تحولات بسیاری در نظام بین‌الملل و نیز نظام منطقه‌ای خاورمیانه گردید که مهمترین آن را می‌توان حمله آمریکا به افغانستان و عراق و حضور مستقیم آن در این دو کشور و ایجاد پایگاه نظامی در آن‌ها دانست. (مکرمی؛ ستوده ارانی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۲)

این حادثه، موجب بروز تغییرات ریشه‌ای در سیاست خارجی ایالات متحده گردید و زمینه مساعدی را برای محافظه‌کاران و نومحافظه‌کاران در دولت آمریکا فراهم آورد تا ایده‌ها و سیاست‌های خود را مبنی بر جنگ پیشگیرانه و مبارزه علیه تروریسم و ارائه چهره‌ای خطرناک از تندروهای اسلامی به عنوان خطر اساسی برای امنیت آمریکا، تحمیل کنند. این عوامل باعث شد تا ایالات متحده در منطقه خاورمیانه، استراتژی «هجومی» در پیش گرفته و سیاستی اتخاذ کند که به اشغال افغانستان و عراق و پس از آن، تهدید ایران و سوریه منتهی می‌گردید.

در پی تبیین این موضوع و به دنبال بررسی تأثیرات این سیاست بر محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، ابتدا، اشغال افغانستان و عراق و پیامدهای امنیتی آن بر ایران را مورد مطالعه قرار داده و سپس، تأثیرات طرح «خاورمیانه بزرگ» و گسترش جریانات سلفی‌گری بر امنیت ایران را بررسی خواهیم نمود.

۲-۱. حمله به افغانستان در ۲۰۰۱

پس از ۱۱ سپتامبر، نخستین کشوری که به عنوان مأمّن طالبان و گروه‌های حامی القاعده مورد هجوم نیروهای ائتلاف غرب به سرکردگی آمریکا قرار گرفت، افغانستان بود. در پی عدم توجه طالبان به اولتیماتوم ایالات متحده در خصوص تحویل سران القاعده به این کشور، نیروهای نظامی آمریکا به همراه نیروی نظامی ۱۱ کشور دیگر، با استناد به قطعنامه‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۶۸ مبارزه با تروریسم شورای امنیت سازمان ملل، تهاجم گسترده‌ای را به افغانستان، آغاز کردند که نتیجه آن، علاوه بر حضور ناتو و آمریکا در شرق ایران و تأسیس پایگاه‌های نظامی دشمن در منطقه، گسترش تروریسم و بروز ناامنی‌های وسیعی بود که در مرزهای شرقی ایران به وجود آمد.

به دنبال شکست طالبان در افغانستان، این فرض وجود داشت که وضعیت افغانستان به حالت آرامش و ثبات سیاسی سوق پیدا خواهد کرد، اما حوادث بعدی نشان داد که گروه طالبان و القاعده، هنوز در افغانستان و حتی در پاکستان، فعال هستند و ریشه‌های تروریسم پس از حمله به افغانستان، نه تنها از بین نرفت، بلکه زمینه‌های آن در منطقه در حال گسترش است. در سال‌ها اخیر، حملات طالبان از نظر کمی، کیفی و شدت تهاجم، افزایش داشته است. نیروهای شبه نظامی طالبان، روش‌های تله انفجاری و یا بمب‌گذاری‌های انتحاری را شدت بخشیده‌اند. در گزارش تیم مطالعه افغانستان در مرکز مطالعات ریاست جمهوری آمریکا آمده که سال ۲۰۰۷م، مرگ‌بارترین سال برای نیروهای آمریکا و ناتو بوده است. گزارش‌های دیگر از وخیم‌تر بودن اوضاع حکایت می‌کند. بر پایه

گزارش ارائه شده به کنگره آمریکا در سال ۲۰۰۸م، درصد اقدامات تروریستی علیه مردم افغانستان، ۳۰ درصد و علیه قوای آمریکا، ۴۰ درصد در مقایسه با سال ۲۰۰۷م، افزایش یافته است. این گزارش، مدعی است سال ۲۰۰۹م، مرگبارترین سال برای متحدان ناتو بوده است. بر پایه گزارش به کنگره، استفاده از روش تله انفجاری در سال ۲۰۱۰م، به میزان ۱۶ درصد افزایش داشته است. (بزرگمهری، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸)

گسترش فقر اقتصادی و فرهنگی که بستر مناسبی برای جذب جوانان به گروه‌های رادیکال و تروریستی است، افزایش نرخ بیکاری، تشدید خشونت علیه غیر نظامیان شامل آدم‌ربایی، تجارت انسان، به کارگیری افراد خردسال در عملیات جنگی، تفتیش منازل و گسترش تولید و تجارت مواد مخدر، از دیگر فجایعی است که اشغال افغانستان، به دنبال داشته است.

تجارت مواد مخدر، یکی از منابع مالی گروه‌های شورشی به ویژه طالبان (حدود ۴۰ درصد از منابع مالی و رقم تقریبی یکصد میلیون دلار) می‌باشد و گزارش‌ها حاکی از آن است که این تجارت، پس از اشغال افغانستان، رو به رشد بوده و این امر، برای ایران که دارای مرز مشترک با این کشور بوده و سیاست مبارزه با مواد مخدر را پیش رو گرفته، مشکلات امنیتی عمده‌ای را ایجاد نموده است.

شاید بتوان برخی از تهدیداتی که اشغال افغانستان، علاوه بر موارد مذکور، برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی به دنبال داشته را در موارد زیر، خلاصه نمود:

- استفاده آمریکا از افغانستان به عنوان ابزار تشدید روند یک جانبه‌گرایی که در واقع با حادثه یازدهم سپتامبر آغاز گردید؛ این امر می‌تواند باعث تشدید فشارهای آمریکا بر ایران در صحنه بین‌المللی شود.

- نوع دولتی که در افغانستان سرکار می‌آید، برای ایران حایز اهمیت است؛ در صورت شکل‌گیری یک نظام سیاسی فدرال، این احتمال وجود دارد که سنی‌گرایی و

ناسیونالیسم بلوچ، مسایل قومی - مذهبی و در نتیجه وحدت ملی را تحت تأثیر قرار دهد. اما در صورت تشکیل یک دولت مرکزی قدرتمند، مسایل قومی نیز تا حد زیادی تضعیف خواهد شد.

- حضور آمریکا در اقتصاد افغانستان، می‌تواند سیاست کنونی انرژی در منطقه را متحول کند زیرا انتقال انرژی آسیای مرکزی و دریای خزر از راه افغانستان به چین و خلیج فارس، می‌تواند اهمیت ژئواکونومیکی ایران را برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، کاهش دهد (قهرمان‌پور، ۱۳۸۲، ص ۳۶-۳۷).

۲-۲. اشغال عراق در ۲۰۰۳

اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳م، تحولات مهمی را به دنبال داشته که علاوه بر این کشور، منطقه خاورمیانه را نیز متأثر ساخته است. بررسی موفقیت‌ها یا ناکامی‌های عملیات آمریکا در عراق با توجه به واقعیت‌های صحنه بین‌الملل و همسایگی عراق با ایران، اهمیت بسیاری دارد. از سوی دیگر، استراتژی آمریکا در منطقه، تأثیر مهمی بر امنیت و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران داشته و به این دلیل، بررسی عملیات آمریکا در عراق و نتایج آن، از اهمیت بالایی برخوردار است.

اهداف آمریکا از حمله به عراق و اشغال این کشور، در چارچوب تفکرات استراتژیک نئوکانتی‌ها و موقعیت جهانی آمریکا در ابتدای قرن بیست و یکم، قابل تبیین است. دولت بوش در پرتو تحولات پس از یازده سپتامبر و غلبه رویکرد مبارزه با تروریسم و دولت‌های یاغی و حامی آن، سعی کرد شرایط بین‌المللی را به سوی تثبیت نظام تک قطبی به رهبری آمریکا سوق دهد. دولت بوش با حمله به عراق و تبدیل آن به گام اول «تغییر خاورمیانه به حوزه نفوذ کامل آمریکا»، تلاش کرد تا سیاست تک قطبی را در عرصه بین‌المللی تثبیت کند. بر این اساس، عملیات نظامی آمریکا در عراق، زمانی آغاز شد که رژیم صدام به سرعت در حال عقب‌نشینی از مواضع اولیه خود و همکاری با شورای امنیت

بود و روند فروپاشی این رژیم به صورت طبیعی و به دست مردم و معارضین سازمان یافته عراق، در جریان بود. (ایروانی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۲)

با اهمیت یافتن مسئله تروریسم و دولت‌های یاغی به عنوان تهدیدات اصلی بین‌المللی و امنیت ملی آمریکا پس از واقعه یازده سپتامبر، دولت بوش با تلقی رژیم صدام به عنوان دولت یاغی و مرتبط ساختن آن با تروریسم و شبکه القاعده، یکی از اهداف خود در حمله به عراق را جلوگیری از تشدید خطر تروریسم اعلام کرد. آمریکا اعتقاد داشت میان سرویس‌های اطلاعاتی صدام و سازمان القاعده، ارتباطات عملیاتی و پشتیبانی وجود دارد و با اشغال عراق و دسترسی به اسناد امنیتی و اطلاعاتی عراق، می‌تواند این ارتباطات را کشف نماید. در کنار این اهداف، می‌توان به کشف سلاح‌های کشتار جمعی و سرپوش گذاشتن بر روابط پنهان گذشته آمریکا با رژیم صدام اشاره کرد. (همان)

اما به نظر می‌رسد انتظارات و اهدافی که از عملیات آمریکا در عراق دنبال می‌شد، با واقعیت‌ها و نتایجی که پس از حمله آشکار شد، تفاوت‌های اساسی داشته است. سلاح‌های کشتار جمعی در عراق به دست نیامد و تروریسم نیز مهار نشد؛ چرا که عراق جبهه مرکزی مقابله با تروریسم نبود. القاعده پس از اشغال عراق تقویت شد و تجارب میدانی جدیدی را در عراق کسب کرد و اشغال عراق، جبهه جدیدی از سربازگیری القاعده در جهان را فراهم کرد. شاهد این مدعا، آن بود که با گذشت حدود چهار ماه از سقوط بغداد، عناصر تروریست و بازماندگان رژیم صدام و نیروهای مقاومت، به هم پیوند خوردند و نخستین عملیات سازمان یافته در تاریخ ۷ اوت ۲۰۰۳ علیه سفارت اردن، ۱۹ اوت علیه دفتر سازمان ملل و ۲۹ اوت علیه شهید آیت‌الله محمدباقر حکیم، صورت گرفت. این گروه که دارای تفکرات سلفی نیز می‌باشند، خود را «داعش» (دولت اسلامی عراق و شام) نامیده و به سرکردگی ابوبکر البغدادی، اقدامات تروریستی فراوانی را در عراق و سوریه انجام داده و در حال گسترش فعالیت‌های خود در کشورهای همسایه ایران می‌باشد که تهدیدی جدی

برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران محسوب شده و خطر گسترش اقدامات تروریستی آن به ایران وجود دارد.

از سوی دیگر، توجه به این نکته نیز حایز اهمیت است که در بررسی ساختاری روابط دوجانبه ایران و عراق در دهه‌های اخیر، همواره سه عنصر اساسی باعث چالش و تهدید برای جمهوری اسلامی ایران شده است که عبارتند از: استراتژی صدور انقلاب اسلامی ایران و ترس عراق از آن؛ ساختار بعثی و رفتار خاص نخبگان عراق به خصوص شخص صدام حسین و در نهایت، جبر ژئوپلیتیک عراق. با حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام، اثرگذاری موارد اول و دوم، در ساختار سیاست خارجی عراق نوین، منتفی گردید اما همچنان جبر ژئوپلیتیک عراق و عدم امکان دسترسی آن به آب‌های آزاد بجز از طریق رودخانه مرزی اروند رود، با توجه به وجود میدان‌های نفتی مختلف در حوزه این رودخانه، باعث شده است تا عراق به این منطقه، چشم طمع داشته باشد و این مسأله همواره، به عنوان کانون تهدید برای جمهوری اسلامی ایران، مد نظر قرار گرفته است. (برنابلداجی، ۱۳۸۴، ص ۲۸۶)

شاید بتوان مهمترین نگرانی‌ها و تهدیدهایی که اشغال عراق برای جمهوری اسلامی ایران به دنبال داشته را در مؤلفه‌های زیر، خلاصه نمود:

- سرپوش گذاشتن و منهدم کردن تاریخ روابط پنهان دولت آمریکا با صدام که می‌تواند زوایای مهمی از دوران دفاع مقدس را مستندسازی نماید و آثار بین‌المللی هم برای مجموعه‌ای از کشورهای که این رژیم را به سلاح‌های غیر متعارف تجهیز ساختند، داشته باشد و پنهان ساختن چهره مجرمیت آمریکا با تغییر جبهه از جایگاه متهم به جایگاه مجری اعمال قانون.

- بدعت‌گذاری در تجاوز نظامی و اشغال یک کشور مستقل اعم از اینکه با مجوز شورای امنیت باشد و یا فاقد مجوز و آن هم به بهانه‌های واهی مبارزه با تروریسم و کشف و انهدام سلاح‌های کشتار جمعی.

- اهانت به اماکن متبرکه عراق به خصوص حرم‌های مطهر ائمه معصومین(ع) و کشتار مردم عراق و آسیب دیدن زیرساخت‌های آن کشور به عنوان سرمایه‌های ملی مردم مسلمان و منحرف کردن مسیر سرنوشت مردم عراق.

- احتمال قدرت گرفتن نیروهای باقی‌مانده از حزب بعث و ائتلاف آن‌ها با تروریست‌های سلفی و استفاده آن‌ها از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی علیه ایران برای انتقام‌گیری از ملت ایران و کشانده شدن پای ایران به جنگ به واسطه تعرض نظامی به بخش‌هایی از خاک یا فضای آن.

- روی کار آوردن دولتی همسو با سیاست‌های استعمارگرانه ایالات متحده در عراق و شکل‌گیری دوره جدیدی از استعمار نو.

- تجزیه عراق و استقلال طلبی بیش از پیش کردهای کردستان عراق که به ناامنی و شورش در مناطق کردنشین ایران نیز منجر می‌گردد.

- شیطنت‌های تفرقه‌افکنانه قومی و مذهبی و معبر واقع شدن ایران برای عبور نیروهای القاعده به عراق.

در پایان می‌توان چنین گفت که نهادینه شدن حضور آمریکا در نزدیکی مرزها ایران از طریق تأسیس پایگاه‌های اطلاعاتی- نظامی و به وجود آمدن آثار نهادینه شده‌ای در تحولات سیاسی- اجتماعی عراق به دلیل حضور مؤثر آمریکا در دولت‌سازی عراق و مواضع منطقه‌ای آن به همراه احتمال روی کار آمدن دولت تابع و همسو با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در همسایگی ایران و همچنین گسترش تروریسم در منطقه به علت ناامنی‌های به وجود آمده به دلیل جنگ و فقدان دولت مرکزی مقتدر در همسایگی آن،

مهمترین تهدیدی است که جمهوری اسلامی ایران، پس از اشغال عراق، احساس نموده است.

۳-۲. طرح خاورمیانه بزرگ

از دیگر وقایعی که پس از حادثه یازده سپتامبر، در سیاست بین‌الملل و به‌ویژه در سیاست منطقه‌ای خاورمیانه، نمود بارزی داشته و بر محیط امنیتی ایران، تأثیرگذار می‌باشد، اعلام طرح «خاورمیانه بزرگ» از سوی دستگاه سیاست خارجی آمریکا است. از آنجا که پس از جنگ افغانستان و عراق، مسئله تروریسم و افکار ضد غربی، نه تنها حل نشده، بلکه ابعاد گسترده‌تری یافت و با توجه به اینکه افکار رادیکال ضد آمریکایی در میان لایه‌های گوناگون دیگر جوامع اسلامی نیز وجود داشت، برای مبارزه با اندیشه‌ها و گرایش‌های ضد غربی در آن سرزمین‌ها، می‌بایست چاره‌ای اندیشه می‌شد که در مورد همه کشورهای مسلمان، کارساز افتد. لیبرال‌های هابزی در دستگاه سیاست خارجی آمریکا با اعلام اینکه امنیت، نیاز همه انسان‌ها در جای‌جای جهان است، همه سرزمین‌های اسلامی از مراکش در شمال آفریقا تا بنگلادش در جنوب آسیا را «خاورمیانه بزرگ» خواندند و زیر یک چتر قرار دادند. استدلال سیاستمداران نومحافظه‌کار آمریکا برای ارائه این طرح، بر گزارش سازمان توسعه انسانی در جهان عرب (AHDR) استوار بود که در آن گفته شده بود:

«تولید ناخالص داخلی (GDP) ۲۲ کشور عربی روی هم، به نیمی از تولید داخلی

اسپانیا هم نمی‌رسد؛

نزدیک به ۴۰ درصد اعراب بی‌سوادند که دو سوم آن‌ها را زنان تشکیل می‌دهند؛

تا ۲۰۱۰م پنجاه میلیون تن در سرزمین‌های عربی وارد بازار کار می‌شوند و این شمار

تا ۲۰۲۰ به یکصد میلیون تن می‌رسد. پس هر سال باید بیش از ۶ میلیون شغل برای

آن‌ها ایجاد شود؛

اگر نرخ بیکاری به همین صورت باقی بماند، شمار بیکاران تا ۲۰۱۰م به ۲۵ میلیون تن خواهد رسید؛

درآمد یک سوم ملت‌های عرب، کمتر از ۲ دلار در روز و از استاندارد جهانی، بسیار دور است؛

تنها ۱/۶ درصد از جمعیت کشورهای عربی به اینترنت دسترسی دارند؛

زنان تنها ۳/۵ درصد از کرسی‌های پارلمان در کشورهای عربی را در اختیار دارند؛

۵۱ درصد اعراب جوان خواستار کوچیدن به کشورهای دیگر هستند و برای آنان،

کشورهای اروپایی جذابیت بیشتری دارد.» (ساجدی، ۱۳۸۶، ص ۳۸)

گزارش‌ها یا پژوهش‌های دیگری نیز کم و بیش این آمارها را تأیید می‌کند. سیاستگذاران آمریکایی بر پایه پژوهش‌های جیمز بیل، اعلام کردند که بیشتر کشورهای خاورمیانه، با دشواری‌های زیر روبرو هستند: شکاف‌های اجتماعی - قومی - مذهبی؛ سلطه حکومت‌های نامشروع و غیردموکراتیک؛ گسترش چشمگیر فساد در بسیاری از سازمان‌های دولتی؛ پیوند نزدیک بیشتر دولت‌مردان در کشورهای عربی با غرب؛ شکاف‌های بزرگ میان لایه‌های اجتماعی؛ تضاد شدید مبارزان اسلام‌جو با دولت‌مردان حامیان آنان. (همان، ص ۴۰)

با بررسی عوامل پدید آورنده رویدادهای یازدهم سپتامبر، تحلیلگران نومحافظه کار به این نتیجه رسیدند که شرایط و ساختار سیاسی - اقتصادی کشورهای خاورمیانه، از عوامل مهم رشد تروریسم در خاورمیانه است، زیرا ساختارهای غیر دموکراتیک و اقتصاد ناکارآمد، همراه با فساد گسترده، سبب شده است که ملت‌های منطقه، نه تنها از رسیدن به حقوق خود بازمانند، بلکه سرخورده شوند و نبودن امکان اعتراض و ابراز مخالفت با دولت‌های اقتدارگرا از راه‌های دموکراتیک و رسمی، زمینه پا گرفتن گروه‌های مخالف زیرزمینی را فراهم آورده است. برخی از این گروه‌ها که با سیستم‌های حکومتی خود و حامیان آن‌ها

سخت مخالفند، دست به سلاح برده و فضایی ناامن در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان پدید آورده‌اند. (همان، ص ۴۱)

سرانجام دستگاه سیاست خارجی آمریکا، به این نتیجه رسید که چون دولت‌های غربی و غیر غربی توان از میان بردن گروه‌های ناراضی و رادیکال را نداشته و جلوگیری از اقدامات تروریستی آن‌ها نیز همیشه امکان‌پذیر نیست، پس باید ریشه تروریسم در مناطقی که وجود دارد و یا احتمال پدید آمدن در آن بسیار است، خشکانده شود و این کار تنها از راه دگرگونی‌ها و اصلاح رژیم‌های سیاسی و رفرم‌های اقتصادی و اجتماعی در کشورهای اسلامی در خاورمیانه بزرگ امکان‌پذیر است. بدین سان، طرح «خاورمیانه بزرگ» در در ۲۰۰۴م، از سوی جرج دبلیو بوش اعلام گردید. اما این طرح، پس از اندک زمانی، با واکنش و چالش‌های بسیاری از سوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی روبرو شد.

ایران که این طرح را در برابر ارزش‌های فرهنگی - سیاسی خود می‌بیند، اعلام کرد که طرح خاورمیانه بزرگ در راستای حمایت بیشتر آمریکا از دولت اشغالگر صهیونیستی است و آمریکا با این طرح نه تنها می‌خواهد هژمونی خود را در منطقه تثبیت کند، بلکه خواهان آن است تا در میان کشورهای مسلمان برای اسرائیل مشروعیت پدید آورد.

بر اساس تعریف موسع از امنیت ملی و هدف مرجع امنیت، که فراتر از امنیت خارجی و صیانت از دولت می‌رود، تأثیرات منفی یا تهدیدات امنیتی طرح خاورمیانه بزرگ علیه امنیت ملی ایران را می‌توان در چهار بعد زیر بررسی نمود:

۱-۳-۲. تهدیدات نظامی

از آنجا که طرح خاورمیانه بزرگ، بخش غیر نظامی راهبرد امنیت ملی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن را تشکیل می‌دهد، به طور مستقیم، چالش و تهدید نظامی علیه امنیت ایران را دربر ندارد. اما تأثیرات سلبی غیر مستقیم آن بر امنیت نظامی جمهوری اسلامی ایران در بلند مدت، می‌تواند بسیار جدی و مسئله‌آفرین باشد. اگر انگیزه

و هدف اصلی این طرح را نبرد با تروریسم، مقابله با کشورهای سرکش و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، مبارزه با اسلام‌گرایی سیاسی و حفظ امنیت اسرائیل بدانیم، ممکن است جمهوری اسلامی ایران نهایتاً در معرض تهدیدات و اقدامات نظامی آمریکا، قرار گیرد. این مواجهه و رویارویی، از طریق فرایند «امنیتی کردن» جمهوری اسلامی، ممکن می‌شود. یعنی ایالات متحده آمریکا به عنوان بازیگر امنیت‌ساز، تلاش می‌کند تا جمهوری اسلامی را تهدیدی وجودی علیه امنیت ملی خود و صلح جهانی معرفی کرده و به افکار عمومی داخلی و بین‌المللی نیز بقبولاند. پروژه متهم‌سازی جمهوری اسلامی به حمایت از تروریسم، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، اخلال در روند صلح خاورمیانه و نقض حقوق بشر، قسمتی از پروسه امنیتی ساختن ایران از سوی آمریکا به حساب می‌آید. در واقع آمریکا در صدد آن است تا تروریسم را مهم‌ترین تهدید امنیتی علیه خود و جهان تعریف کند که از افراط‌گرایی اسلامی به رهبری ایران، سرچشمه گرفته است. اگر آمریکا موفق شود افکار عمومی بین‌المللی را قانع سازد که جمهوری اسلامی ایران را به عنوان سردمدار بنیادگرایی اسلامی و تهدیدی علیه امنیت جهانی بپذیرند، ایران امنیتی شده و تهدیدات نظامی علیه آن، امکان‌پذیر خواهد شد. زیرا امنیتی شدن ایران، بدین معناست که از طریق ابزارها و سازوکارهای متداول سیاسی - دیپلماتیک، در چارچوب قواعد رایج بین‌المللی، نمی‌توان معضل آن را حل نمود. (دهقانی، ۱۳۸۳، ص ۴۸۷)

۲-۳-۲ تهدیدات سیاسی

بیشتر از هر چیز، امنیت سیاسی ایران، به معنای ثبات سازمان یا نظام حکومتی و ایدئولوژی مشروعیت‌بخش به حکومت آن، یعنی اسلام سیاسی را به چالش می‌کشد. آنچه مسلم است، آن است که هدف بنیادی طرح خاورمیانه بزرگ، استقرار نظام‌های سیاسی لیبرال دموکراسی در کشورهای منطقه است و اشاعه و گسترش دموکراسی لیبرال در خاورمیانه، به چند طریق و در چند بعد، امنیت سیاسی جمهوری اسلامی را تهدید و تضعیف می‌کند. نخست فرآیند دموکراتیزاسیون خاورمیانه و تعریف لیبرال دموکراسی به

عنوان تنها نظام سیاسی مشروع و شیوه حکمرانی مطلوب، سازمان، ساختار و نهادهای سیاسی حکومتی جمهوری اسلامی را دستخوش بی‌ثباتی و تغییر می‌کند. چون بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای حکومتی ایران که به ساختار سیاسی آن شکل می‌دهند، با الگوی ساختاری و نهادی لیبرال دموکراسی غرب، تفاوت شکلی و ماهوی دارند. نهادهایی چون ولایت فقیه، شورای نگهبان و مجلس خبرگان که جهان غرب به ویژه آمریکا از آن‌ها به نام نهادهای انتصابی یاد می‌کند، در قالب لیبرال دموکراسی، نمی‌گنجند. این نهادها از ایدئولوژی اسلامی نشأت می‌گیرند نه لیبرالیسم سیاسی که لیبرال دموکراسی بر پایه آن استوار است. (همان، ص ۴۸۸)

بنابراین، شاید بتوان گفت مهمترین تهدید این طرح برای جمهوری اسلامی ایران، تهدید وجودی اصل نظام سیاسی از طریق القاء عدم ثبات و نامشروع و ناکارآمد جلوه دادن آن می‌تواند باشد. زیرا با از بین رفتن کارآمدی و زیر سؤال رفتن مشروعیت نهادها و ایدئولوژی سیاسی جمهوری اسلامی، به تدریج مشروعیت اصل نظام نیز کاسته شده و مقدمات لازم برای جایگزینی آن با نظام سیاسی لیبرال دموکراسی غربی، مهیا می‌گردد. چنین به نظر می‌رسد آمریکا در پی آن است تا از طریق مداخلات خارجی و افزایش آسیب‌پذیری‌های داخلی به وسیله حمایت از نیروها و گروه‌های سیاسی مخالف در خارج و داخل کشور، تلاش برای ایجاد شکاف میان دولت و ملت از طریق سلب رضایت و حمایت مردم از حکومت، تضعیف اراده و روحیه ملی و... چالش‌های و تهدیدات سیاسی مذکور را عملی سازد.

۲-۳-۴. تهدیدات اقتصادی

بر اساس ماهیت قدرت اقتصادی (قدرت مستقل یا ابزاری) و عوامل تهدیدزای کارگزاری یا ساختاری، با اجرای این طرح، طیفی از تهدیدات اقتصادی شکل می‌گیرد که یا به طور مستقیم بخش اقتصادی امنیت ملی جمهوری اسلامی را با چالش مواجه می‌سازد یا سایر ابعاد امنیت ملی را به مخاطره می‌اندازد. برخی از تهدیدات اقتصادی،

ناشی از سیاست‌ها و اقداماتی خواهد بود که آمریکا به عنوان طراح طرح، ممکن است به منظور اجرای آن بر علیه جمهوری اسلامی اتخاذ کند. ایجاد محدودیت‌های اقتصادی و تجاری از طریق اعمال تحریم‌ها یا مجازات‌های تنبیهی از سوی ایالات متحده، کشور را در تأمین امنیت اقتصادی با چالش‌های جدی روبرو خواهد ساخت. (همان، ص ۴۹۰)

برخی دیگر از چالش‌های اقتصادی، از ساختار اقتصادی و استقرار نظام اقتصادی لیبرال، مبتنی بر بازار و تجارت آزاد نشأت می‌گیرد. با استقرار الگوی اقتصادی مورد نظر در این طرح، کشورهای منطقه به عضویت سازمان تجارت جهانی درخواهند آمد و منطقه آزاد تجاری خاورمیانه، شکل خواهد گرفت. همچنین روابط و مناسبات اقتصادی کشورهای منطقه با اسرائیل عادی شده و این تحولات ساختاری، جمهوری اسلامی را با چالش چگونگی انطباق و هماهنگی با خاورمیانه جدید اقتصادی مواجه می‌کند. چون در صورت سازگاری کامل با ساختار و نظام اقتصادی جدید، معضل استیلا و هژمونی اقتصادی اسرائیل وجود خواهد داشت. از سوی دیگر، عدم انطباق با شرایط اقتصادی جدید، محدودیت‌های اقتصادی و تجاری جدی را بر ایران تحمیل می‌کند. (همان)

به نظر می‌رسد، تهدیدات و محدودیت‌های اقتصادی مذکور، اقتصاد ملی ایران را با چالش ناامنی مواجه کرده و این ناامنی‌های اقتصادی، هرچند به طور مستقیم، بقا یا اقتصاد ملی ایران را تهدید نمی‌کند، اما باعث شکل‌گیری تهدیدات وجودی، در سایر ابعاد و بخش‌های امنیت ملی ایران می‌شود و توجه به این نکته ضروری است که با توجه به ماهیت غیرنظامی این طرح، طبیعی است که تأثیرات ابعاد غیرنظامی آن، بیشتر باشد. اما به هر حال، اثرگذاری آن بر امنیت نظامی ایران را نمی‌توان نادیده گرفت.

۲-۴. گسترش سلفی‌گری

یکی دیگر از وقایع و تحولاتی که پس از سلسله حوادث ذکر شده بعد از یازدهم سپتامبر اتفاق افتاده و تأثیر مهم، قابل توجه و غیر قابل انکاری بر محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران داشته است، گسترش بیش از پیش جریانات سلفی‌گری است.

شکل‌گیری سلفی‌گری، یکی از مهم‌ترین رویدادهای ایدئولوژیکی و فکری تاریخ مسلمانان به شمار می‌آید که توانسته است به پشتوانه ادبیات فقهی و کلامی و نیز نشانه‌شناسی متکی به شبکه معنایی گسترده، نیاز به گرایش‌ها و جریان‌های سیاسی سلفی را مجسم و آن‌ها را در اشکال روز، بازتولید کند. (سیدنژاد، ۱۳۸۹، ص ۹۵)

واژه سلف در معنای لغوی، به پیشینیان اطلاق می‌گردد، اما سلفی‌گری، جریانی سیاسی، فکری و ایدئولوژیک در تاریخ متأخر اسلامی است. در ادبیات سیاسی غرب، از جریانات سلفی‌گری عمدتاً به عنوان «بنیادگرایی اسلامی» یاد می‌شود، اما در تعریفی سازه‌انگارانه از آن، این جریان به عنوان بازیگری فعال از لحاظ هویتی و یک مقوله ایدئولوژیک و در عین حال، اجتماعی- سیاسی است که دارای عناصر تغییرپذیر و تطورات سیالی است که از ظرفیت هنجارسازی ملموسی برخوردار بوده است (همان، ۱۳۸۸، ص ۱۶۰) و نمود عینی آن، در اشکال مختلف در محیط پیرامونی یا حوزه نفوذ جمهوری اسلامی ایران، به ویژه در افغانستان، عربستان، پاکستان و عراق قابل مشاهده است و «القاعده» و گروه تروریستی «داعش»، مظهر روشن و شاخص سلفی‌گری افراطی، محسوب می‌شود.

آنچه برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران و منافع ملی آن، در قبال این جریان، تهدیدساز می‌باشد، آن است که جریانات سلفی‌گری، همواره حساسیت‌های ویژه‌ای در قبال انقلاب اسلامی ایران، از خود نشان داده‌اند. در واقع حس منفی به هویت شیعی ایران، از جمله بارزترین نقاط اشتراک و مشابهت طیف‌ها و گرایش‌های مختلف سلفی‌گری است. بنابراین، تلقی منفی سلفی‌ها از شیعیان موجب شده است تا رابطه این جریان با

ایران از بدو تأسیس جمهوری اسلامی، از یک ساختار اجتماعی نامطلوب متأثر باشد. لذا گروه‌های افراطی سلفی اینک با وجود حمایت جمهوری اسلامی ایران از مسلمانان اهل سنت و جنبش‌های آن مخصوصاً در آرمان فلسطین و اقدامات آن برای تثبیت هویت اسلامی در جهان معاصر، هویت سیاست خارجی ایران را به صورت دشمن تاریخی، تعریف می‌کنند که این تعریف، تبعات و عواقب سنگینی برای امنیت جمهوری اسلامی ایران دربر داشته که مخصوصاً طی دهه اخیر، یعنی پس از حوادث یازدهم سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق، تشدید شده است. (همان، ص ۱۵۴)

تهدید این جریان فکری برای جمهوری اسلامی ایران، زمانی بیشتر آشکار می‌شود که به این نکته توجه نمود که گروه‌هایی از سلفی‌گرایان، برآنند که فعلاً باید از فجایع غرب و اشغال سرزمین‌های اسلامی چشم‌پوشی کرد و یا همزمان باید ایران و کشورهای غربی را دشمن مشترک خواند. آن‌ها با ارائه تصویری ناصحیح و منفی از انقلاب اسلامی ایران به عنوان «بزرگ‌ترین فتنه پس از استعمار غرب»، مدعی هستند که آیات شریفه‌ای همچون «و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه» تکلیف انقلاب ایران و شیعیان را روشن کرده است. اما اقتضائات روز، انجام این تکلیف را به تأخیر می‌اندازد. زیرا در رویکرد «سلفی‌های جهادی»، اولویت جهاد در شرایط کنونی با کفار محارب و در رأس آن‌ها آمریکاست و شیعیان به طور اعم و جمهوری اسلامی ایران به طور اخص، کافران غیر محارب محسوب می‌شوند که به طور طبیعی از فهرست اولویت نخستین، خارج می‌شوند (همان، ص ۱۶۳).

در حقیقت می‌توان گفت که مقطع زمانی حاضر، نقطه عطفی در فعالیت‌های سلفی به‌شمار می‌رود. به عبارت دیگر، موج جدید سلفی‌گری، همزمان با حوادث یازدهم سپتامبر و اشغال افغانستان و عراق آغاز شد و به دنبال آن، فعالیت سلفی‌ها در بسیاری از کشورهای اسلامی مخصوصاً در عراق، چالش‌هایی به وجود آورد که به لحاظ منازعه و خشونت فرقه‌ای در تاریخ اسلام، بی‌نظیر توصیف می‌شود.

آنچه بیش از همه این موارد، توجه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این زمینه را به خود معطوف داشته، این است که جریان سلفی‌گری از خاستگاه‌ها و مراکز قبلی خود فاصله گرفته و همسایه غربی ایران، یعنی عراق را پایگاه اصلی فعالیت‌های خود، قرار داده است و اساساً هم‌گرایی ایران و عراق را برخلاف منطق ژئوپولیتیکی و فرهنگی خود دانسته و حتی آن را موجب برهم خوردن توازن چند صد ساله در منطقه ارزیابی می‌کند. اظهارات پادشاه اردن درباره «هلال شیعی» و دامن زدن به این مسئله از سوی کشورهای غربی و برخی کشورهای منطقه در این چارچوب، قابل تحلیل است. در واقع جریان‌های سلفی بر این عقیده‌اند که خاورمیانه پس از اشغال عراق، بسیار شیعه‌تر شده است، از این رو برای مقابله با این موضوع، عربستان تلاش بسیاری کرد تا وهابیت را در عراق توسعه دهد و زرقاوی از سوی عربستان، مصر و اردن، برای گسترش عملیات تروریستی، مأمور شد و بنابراین، با دامن زدن به احساسات سنی‌ها، واکنش اهل سنت از مرزهای عراق فراتر رفته و تا سوریه و پاکستان، امتداد یافت. بنابراین، برهم زدن تعادل سیاسی-امنیتی موجود در عراق، یکی از اهداف راهبردی گروه‌های سلفی در راستای ناکام گذاشتن پروسه به قدرت رسیدن شیعیان و نزدیکی عراق به ایران می‌باشد تا از این طریق، تحولات ایجابی در ژئوپولیتیک ایران، تحت تأثیر قرار گیرد. (همان، ۱۳۸۹، ص ۹۷-۱۱۱)

شاید بتوان مهمترین تهدیداتی که گسترش جریان‌های سلفی‌گری برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، به وجود آورده است را در امور زیر، خلاصه نمود:

۱- به مخاطره افتادن همزیستی میان شیعه و سنی در منطقه.

۲- تهدید شدن منزلت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی به دلیل تهدید منافع ملی و

امنیتی ایران.

۳- تقویت شکاف سنی - شیعه در برابر شکاف اسلام و غرب و توسعه اختلاف و واگیری در منطقه.

۴- بروز درگیری‌های فرقه‌ای و گسترش تروریسم و ناامنی.

۵- تهدید و به مخاطره انداختن توان الگویی سیاست خارجی ایران در پروسه نفوذ منطقه‌ای و احیانا جهانی آن با تکیه بر شکاف مذهبی و فرهنگی میام شیعه و سنی.

ظهور عینی این تهدیدات، در تحولات پس از ۲۰۰۳ میلادی و مخصوصا با ظهور گروه‌های تروریستی از جمله «جندالله» در پاکستان و مرزهای شرقی و «داعش» در عراق و مرزهای غربی ایران که اقدامات وحشیانه‌ای را علیه شیعیان انجام می‌دهند، پدیدار شده و در قالب چالش‌های پایدار از جمله انجام عملیات تروریستی، تجاوز و هتک حرمت به مقدسات شیعیان و ایجاد ناامنی در مرزهای ایران، بخشی از توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در عراق و منطقه را تحلیل برده و به عنوان تهدیدی برای محیط امنیتی ایران، محسوب می‌گردد.

۳- انقلاب‌های عربی و ائتلافات نوین منطقه‌ای

دسامبر ۲۰۱۰ و حوادث پس از آن، نقطه آغازی تازه برای خاورمیانه و شمال آفریقا به شمار می‌آید. خیزش مردمی در تونس با سرنگونی زودهنگام زین‌العابدین بن‌علی (در کمتر از یک ماه) مرزهای آن کشور را در نوردید و مصر را به ناآرامی کشاند. پس از یک ماه، حسنی مبارک، رییس جمهوری مصر نیز از قدرت کناره گرفت و قیام مردمی در آن کشور به پیروزی رسید. دامنه ناآرامی‌ها از تونس و مصر به یمن، بحرین، لیبی، سوریه و تا اندازه‌ای اردن و مراکش کشیده شد. اما آنچه در این میان حایز اهمیت ویژه‌ای بوده و بر محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، تأثیر مستقیم و مهمی دارد، کشیده شدن این

اعتراضات به کشور سوریه و ائتلافات نوینی است که حول این موضوع، شکل گرفته است.

توازن قدرت در خاورمیانه، از آغاز دهه ۱۹۹۰ تاکنون در قالب دو محور اصلی از بازیگران سیاسی، شکل گرفته و تاکنون نیز پایدار مانده است. محور اول که «مقاومت» نامیده می‌شود، شامل دو دولت «ایران» و «سوریه» و بازیگران غیر دولتی، اما نیرومندی چون «حزب‌الله» و گروه‌های جهاد فلسطینی «حماس» و «جهاد اسلامی» است. ویژگی بنیادین این محور، علاوه بر رویکرد غیرقابل تغییر ضد اسرائیلی و ضد جریان سازشکار و آشتی‌جوی عربی با دولت اسرائیل، عبارت است از مخالفت با حضور و نفوذ ایالات متحده در منطقه خاورمیانه و به طور کلی کشورهای عربی و نیز روابط پرتنش و خصومت‌آمیز با دولت‌های دوست آمریکا، یعنی پادشاهی‌های عربی و رژیم‌های دیکتاتور سکولار نزدیک به غرب می‌باشد. (جمالی؛ شفیعی‌پور، ۱۳۹۲، ص ۱۴۶)

محور دوم، محوری است که باید آن را محور دوستان، متحدان و شرکای راهبردی ایالات متحده و غرب نامید. ستون اول این محور، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، عمان، بحرین، کویت، اردن و با رویکردی متفاوت قطر و ستون دیگر آن، دیکتاتوری‌های نظامی و سکولار در مصر، تونس و یمن بوده‌اند. آنچه ماهیت این محور را مشخص می‌کند، دارا بودن منافع و اتحاد راهبردی با ایالات متحده و غرب در مسائل امنیتی و نظامی، ترس از جمهوری اسلامی ایران و تلاش برای مهار قدرت آن و نیز مقابله با دوستان و متحدان ایران در سطح منطقه، کوشش برای دستیابی به صلحی فراگیر میان اسرائیل و اعراب و در عین حال، دامن زدن به ایران‌هراسی از طریق برقراری روابط دوگانه شیعه- سنی در خاورمیانه می‌باشد. نمود این رفتار را می‌توان در ایجاد بلوک دولت‌های عربی سنی مذهب در مقابله با جنبش‌های شیعی مورد حمایت ایران در عراق، یمن، لبنان و اخیراً در بحرین و عربستان، مشاهده کرد. (همان، ص ۱۴۷)

اما تحولات اخیر، علی‌رغم رویارویی با موانعی در یمن، اردن، عربستان و بحرین، معادلات امنیتی و ژئوپولیتیکی در خاورمیانه را تغییر داد. هنگامی که موج ناآرامی‌های سیاسی در جهان عرب، به سوریه کشیده شد، خطر سقوط مهمترین متحد ایران در جهان عرب و ستون دوم محور مقاومت، موجب احساس خطر بزرگی برای ایران شد.

با انتقال این موج به سوریه، یعنی کشوری که در قلب کشورهای رادیکال و خط مقدم جبهه ضدصهیونیستی و در محور مقاومت قرار دارد، نمودار جغرافیای سیاسی تحولات، دستخوش تغییر اساسی شد. ارزیابی‌ها و تحلیل‌ها نیز با اطلاع از شعارهای مردم سوریه که حول «آزادی» متمرکز شده بود، دچار تنگی افق گردید و بسیاری از مقامات سیاسی در پایتخت‌های منطقه و جهان، در تبیین این رویداد و فهم عوامل آن و نیز چگونگی تنظیم موضع‌گیری‌های خود در قبال این پدیده پیچیده، سردرگم شدند. نکته محوری در بررسی نمونه سوریه، این است که این کشور، طی چند دهه اخیر، همواره در کنار مسایل سرنوشت‌ساز ملت‌های خاورمیانه و محوری‌ترین موضوع آن، یعنی مساله فلسطین قرار داشت. دولت سوریه، در همه تحولات خاورمیانه، به گونه‌ای ثابت‌قدم، همسو و هماهنگ با منادیان ضرورت مقابله با سیاست‌های آمریکا و توسعه‌طلبی رژیم صهیونیستی، حرکت کرد و با جانبداری از مقاومت ضد صهیونیستی لبنان، علیه اسرائیل و نیز مقاومت ملت عراق علیه اشغالگران آمریکایی، همواره به عنوان هم‌پیمان راهبردی ایران در امور سرنوشت‌ساز منطقه‌ای، شناخته شده است. (موسوی، ۱۳۸۹، ص ۲)

در این زمینه، نباید از یاد برد که عمده‌ترین شکاف و اختلاف نظر میان ملت‌ها و رژیم‌های منطقه، تا پیش از وقوع تحولات اخیر، حول نزدیکی یا دوری رژیم‌های عرب به سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه و ورود به روند سازش با رژیم صهیونیستی یا مقابله با آن، دور می‌زد. سوریه در این زمینه، پیشگام اردوی مقاومت علیه سیاست‌های آمریکا و اسرائیل شناخته می‌شد، تا آنجا که دمشق، به قبله مبارزان ضداسرائیلی تبدیل گردید. نکته جالت اینکه دولت سوریه، در شرایطی این گزینه را انتخاب کرد که انضمام به روند سازش

با اسرائیل و هم‌رکابی با سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا، به سکه رایج روز درآمده بود.
(همان)

آنچه در این بحران، برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران اهمیت ویژه‌ای دارد، علاوه بر ناامنی منطقه و گسترش تروریسم، آن است که مخالفان داخلی و دشمنان خارجی سوریه، سعی کردند با ایجاد یک ائتلاف جدی متشکل از آمریکا و اتحادیه اروپا با ترکیه و برخی از کشورهای عربی همچون عربستان و قطر، به این بحران، جنبه بین‌المللی دهند و حتی خواستار آن بودند تا آن را با فصل هفتم منشور سازمان ملل، منطبق کنند که مرتبط با به خطر افتادن صلح جهانی است، تا از این راه، مجوز اقدام نظامی از شورای امنیت سازمان ملل بر علیه سوریه را بگیرند، اما با وتوی روسیه و چین روبرو شدند.

علاوه بر این، اجلاس‌هایی در ژنو، پاریس، استانبول و امثال آن تحت عنوان «دوستان سوریه» و بدون حضور سوریه و ایران و عراق، تشکیل گردید که حاصلی جز تجهیز مخالفان مسلح دولت سوریه با اسلحه و مهمات و ابزارهای مخابراتی و ارتباطی پیشرفته و آموزش آن‌ها در نقطه مرزی ترکیه با سوریه نداشت.

نکته قابل توجه آن است که با سقوط بشار اسد، حزب‌الله مهم‌ترین مسیر پشتیبانی و دریافت کمک را از دست خواهد داد. حزب‌الله تضعیف شده، به منزله کاهش قدرت دفاعی ایران است و همچنین منجر به افزایش توان تهاجمی اسرائیل در مقابل حزب‌الله و به تبع آن، ایران خواهد شد. به علاوه با تضعیف حزب‌الله، نفوذ ایران بر معادلات داخلی لبنان نیز کاهش خواهد یافت. (جمالی، شفیعی‌پور، ۱۳۹۲، ۱۴۹)

از همان آغاز بحران سوریه که کم‌کم نشانه‌های مداخلات خارجی در این زمینه مشاهده می‌شد، تحلیل‌گران بر این عقیده بودند که هدف سلطه‌گران بین‌المللی از فشار به سوریه، تضعیف جبهه مقاومت در منطقه است و در واقع سوریه، بهای مقاومت خود را می‌پردازد و اگر سلطه‌گران بتوانند دولت سوریه را ساقط کنند، نوبت حماس و سپس،

حزب‌الله و آن‌گاه نوبت ایران می‌رسد، تا خاورمیانه دلخواه آمریکا، شکل بگیرد و امنیت رژیم صهیونیستی، به طور کامل تأمین شود. این تحلیل‌گران معتقدند که هدف اصلی، ایران است و چون سوریه متحد استراتژیک ایران می‌باشد، هدف قرار گرفته است و دشمنان سوریه، در صدد حذف هم‌سنگران ایران هستند و اگر نتوانند رژیم سوریه را ساقط کنند، می‌خوانند حداقل «سوریه تضعیف شده» در صحنه بماند. این در حالی است که اخیراً یکی از مقامات بلندپایه سیاسی روسیه، در یک مصاحبه، صراحتاً به این نکته اشاره کرد که هدف اصلی از این تحولات، ایران است. اظهارات این مقام روسی، جای هیچ‌گونه شک و شبهه و تردید، در زمینه تهدید جمهوری اسلامی ایران به واسطه این تحولات مخصوصاً در سوریه، باقی نمی‌گذارد. (پیشوایی، ۱۳۹۱، ص ۳۸۵)

باید توجه داشت که با شکل‌گیری بحران سیاسی در سوریه، بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بر اساس منافع و علایق خود، جهت‌گیری‌های متفاوتی را در رابطه با این کشور که اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خاصی در منطقه خاورمیانه و مخصوصاً برای ایران دارد، اتخاذ نمودند. در این میان، تلاش پیگیر برخی دولت‌ها برای ایجاد ائتلاف علیه ایران و سوریه و ساقط کردن حکومت بشار اسد، از جلوه‌های بازار تحولات اخیر محسوب می‌شود که بر پیچیدگی این تحولات، افزوده است.

به نظر می‌رسد که می‌توان اهم اهداف آمریکا در منطقه خاورمیانه را تأمین امنیت و منافع رژیم صهیونیستی، تضعیف جبهه مقاومت، گسترش نفوذ و هژمونی منطقه‌ای، تضعیف ایران به عنوان نماد اسلام سیاسی در منطقه و همچنین تأمین امنیت انرژی خلاصه نمود. در این میان، سقوط رژیم بشار اسد می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت جایگاه اسرائیل و تضعیف جبهه مقاومت و همچنین تغییر موازنه قوا به نفع آمریکا و به زیان جمهوری اسلامی ایران که بدون شک قدرت اول منطقه‌ای در خاورمیانه و مهم‌ترین چالشگر ایالات متحده در منطقه می‌باشد، ایفا نماید.

آمریکا می‌تواند برای تامین اهداف خود، با قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای که معمولاً با قدرت اول، تضاد منافع دارند، همکاری و تقسیم کار نماید. یکی از قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای که از دیرباز همکاری‌های گسترده‌ای با ایالات متحده آمریکا داشته و دارد، عربستان سعودی است. این کشور از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به عنوان موازنه کننده و مانعی برای جلوگیری از تأثیرات منطقه‌ای و نفوذ ایران، ایفای نقش نموده است. حکام عربستان، از یک سو لازمه بقای خویش و حضور مقتدرانه در منطقه را در اتحاد قوی با آمریکا می‌دانند و از طرفی دیگر، خود را رهبر جهان تسنن معرفی می‌نمایند که وظیفه دارد در مقابل ایران شیعی، مقاومت و از نفوذ آن جلوگیری نماید. با این همه، در سال‌های اخیر، مشخص شد که سعودی‌ها در رقابت با ایران، متحمل شکست‌های سنگینی شده‌اند. تحولات لبنان و قدرت‌گیری شیعیان نزدیک به ایران در عراق، در کنار نفوذ معنوی روزافزون ایران در یمن و بحرین، که از دیرباز حیات خلوت عربستان سعودی محسوب می‌شدند و همچنین تحولات اخیر مصر، زنگ خطر را برای این کشور، به صدا درآورده است. در چنین شرایطی، عربستان سعودی تلاش می‌کند تا با حمایت از جریان‌های سلفی در سوریه، موازنه قوا در منطقه را تغییر داده و ناکامی‌های خود در مقابل ایران را در سوریه جبران نماید. (نیاکویی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۰)

گذشته از ناکامی‌های نسبی عربستان در مقابل ایران، باید توجه داشت که ایدئولوژی رهبران این کشور نیز نه به مذاق آمریکایی‌ها خوش می‌آید و نه به مذاق جوانان خواهان تغییر در خاورمیانه و لذا ایالات متحده برای دسترسی به اهداف خود، به گزینه دیگری نیز توجه داشته است. ترکیه بازیگر دیگر منطقه‌ای است که از دیرباز متحد استراتژیک آمریکا بوده است، اما باید در نظر داشت که تا ابتدای سده بیست و یکم، جسم این هم‌پیمان در منطقه و روحش در اروپا سیر می‌کرد و تنها از سال ۲۰۰۲ و با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه بود که این کشور به خاورمیانه روی بازگرداند. ترک‌ها خوب می‌دانند که در شرق اروپا، راه بسته است و نمی‌توانند نفوذ ژئوپلیتیکی خود را گسترش دهند، بنابراین

باید بر سرزمین‌های آباء و اجدادی خود، یعنی قلمرو امپراتوری عثمانی، سرمایه گذاری کنند. در این راستا، ترکیه برای دسترسی به خاورمیانه و افزایش نفوذ در این منطقه، منافع خود را در وجود دولتی دست‌نشانده در سوریه می‌بیند نه دولتی هم‌پیمان ایران در مرزهای این کشور. بر این اساس، می‌توان تلاش‌های گسترده این کشور برای سازماندهی اپوزیسیون سوریه را مورد توجه قرار داد. همچنین لازم به ذکر است که اخوان المسلمین سوریه به عنوان قوی‌ترین جریان اپوزیسیون در این کشور، پیوندهای عمیقی با دولت ترکیه دارد. با توجه به موارد فوق، می‌توان گفت که منافع سه کشور مذکور (آمریکا، عربستان و ترکیه) در سوریه، به سطح بالایی از همپوشانی رسیده است؛ آمریکا به دنبال تضعیف جبهه مقاومت، عربستان به دنبال گسترش نقش‌آفرینی و جلوگیری از نفوذ ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی ایران در منطقه و ترکیه به دنبال گسترش نفوذ در خاورمیانه و اعاده گذشته تاریخی خود را دنبال می‌کند و جلوگیری از گسترش قلمرو ژئوپلیتیکی ایران، فصل مشترک انگیزه‌های بازیگران فوق است. (همان)

در این میان قطر نیز به دنبال آن است تا خود را به این ائتلاف ضد سوری و ضد ایرانی نزدیک کرده و با حمایت‌های مالی از معترضان در سوریه، از نفوذ ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران، جلوگیری نماید.

در پایان باید توجه داشت که اگرچه نمی‌توان تمام حوادث روی داده در سوریه را به بازیگران خارجی نسبت داد و نظام سوریه نیز دارای ضعف‌های مختلف فراوانی است، اما با نگاهی دقیق، عمیق و راهبردی و به دور از فضاسازی‌های رسانه‌ای، می‌توان متوجه شد که این ملاحظات استراتژیک بازیگران خارجی است که ضعف‌ها و کمبودهای داخلی سوریه را که نیازمند گفت‌وگو و رایزنی مسالمت‌آمیز است، به بحران عمیقی تبدیل کرده و آن را عرصه جنگ تمام‌عیار و خشونت‌آمیز گروه‌های مسلحی نموده که هیچ‌کس نشانه و عزمی برای گفت‌وگو و مصالحه از خود نشان نمی‌دهند؛ زیرا با اندک تأملی می‌توان

دریافت که سوریه علاوه بر جنگ شهری با مخالفان مسلح، با یک جنگ وسیع و گسترده تبلیغاتی نیز مواجه است.

در واقع آنچه مسلم می‌نماید، آن است که ائتلاف ضد مقاومت، تمام توان تبلیغاتی خود را به میدان آورده و از هرگونه سانسور و قلب حقایق و کشته‌سازی و تحریف اخبار، فروگذاری ندارد و حتی اخیراً هالیوود، بازوی سینمایی و فرهنگی پنتاگون، در صدد تهیه فیلمی ضدسوری است. اما آنچه در این بحران، جلب توجه می‌کند، آن است که اخیراً ائتلاف ضدسوری، احتمال استفاده دولت سوریه از سلاح‌های شیمیایی را مطرح نموده که این ادعا، اتهام دولت صدام به داشتن سلاح‌های شیمیایی و کشتار جمعی را تداعی می‌کند که به بهانه آن، عراق اشغال گردید.

نتیجه گیری

تحولات اخیر خاورمیانه، همچنان که فرصتهایی برای محیط امنیتی ایران به وجود آورده که در صورت استفاده درست از آن، می توان امنیت جمهوری اسلامی ایران را ارتقاء دارد، تهدیدات فراوانی را نیز به دنبال داشته که در صورت عدم توجه و عدم مدیریت صحیح آن، امنیت منطقه و مخصوصاً جمهوری اسلامی را با خطر مواجه خواهد کرد.

این تحولات که پس از فروپاشی شوروی و اضمحلال نظام دو قطبی شکل گرفته و نقش مستقیم و مهمی در مناسبات و تحولات اخیر خاورمیانه داشت، مجموعه حوادثی بود که پس از حادثه یازده سپتامبر، رخ داد؛ حوادثی که با حمله نیروهای ناتو به افغانستان و پس از آن عراق، آغاز گردید و با طرح «خاورمیانه بزرگ»، و گسترش بیش از پیش سلفی گری در منطقه ادامه پیدا کرد و با مسئله انقلاب های عربی و بیداری اسلامی و کشانده شدن بحران به کشور حامی جریان مقاومت یعنی سوریه، به اوج خود رسید.

در این مقاله به دنبال آن بودیم تا با بررسی این تحولات، صرف نظر از فرصت های به وجود آمده، تهدیدات احتمالی ناشی از هریک را بررسی نماییم. بدیهی است در صورت هوشیاری دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی ایران و دقت در موقعیت خاص به وجود آمده، می توان با برنامه ریزی و مدیریت صحیح، این تهدیدات را خنثی کرده و به ارتقای امنیت جمهوری اسلامی ایران و بهبود موقعیت استراتژیک آن در منطقه، کمک کرد.

از جمله راهکارها و سیاست های راهبردی پیشنهادی که با توجه به مطالب گفته شده، می تواند تأثیر مهم و قابل توجهی در ارتقای امنیت جمهوری اسلامی ایران داشته باشد، عبارتند از: تقویت ائتلافات منطقه ای از جمله ائتلاف با روسیه و کشورهای تازه تأسیس شمالی؛ کمک به شکل گیری دولت های مردمی در افغانستان و عراق در

راستای مقابله با تروریسم و فرقه‌گرایی؛ جلوگیری از جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی و مخالفت با تجزیه کشورهای دچار بحران (افغانستان و عراق)؛ تقویت بیش از پیش مرزهای غربی و شرقی و جلوگیری از نفوذ عوامل تکفیری و سلفی به داخل کشور؛ طرح «خاورمیانه اسلامی» در مقابل «خاورمیانه بزرگ»؛ افزایش روابط سیاسی، اقتصادی با دول عربی پس از انقلاب‌های اخیر و... .

فهرست منابع

۱. ایروانی، امیرسعید «عملیات آمریکا در عراق و تأثیر آن بر ایران»، روابط خارجی، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸.
۲. برنابلداجی، سیروس «روابط جمهوری اسلامی ایران و عراق نوین (چالش‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها)»، مجلس و راهبرد، شماره ۴۹ و ۵۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۴.
۳. بزرگمهری، مجید «حضور ناتو در افغانستان و چالش‌های پیش روی آن»، مطالعات راهبردی، شماره ۴۸، تابستان ۱۳۸۹.
۴. پیشوایی، مهدی «سخن ماه: عوامل و ابعاد فرامنطقه‌ای بحران سوریه»، درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۶۱۶، شهریور ۱۳۹۱.
۵. جفری کمپ پائو ساندرز «آمریکا، روسیه و خاورمیانه بزرگ: چالش‌ها و فرصت‌ها» ترجمه: صالحی، سید جواد، مطالعات منطقه‌ای، شماره ۲۳ و ۲۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۴.
۶. جمالی، جواد؛ شفیق‌پور، ابراهیم «انقلاب اسلامی و بیداری جهان اسلام: چالش‌ها و فرصت‌ها»، مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۳۳، تابستان ۱۳۹۲.
۷. حاجی یوسفی، امیرمحمد «تهدیدات امنیتی منطقه‌ای ایران پس از جنگ سرد: پیامدها و پاسخ‌ها»، سیاست خارجی، شماره ۷۱، پاییز ۱۳۸۳.
۸. دهقانی، سیدجلال‌الدین «مطالعات ایران: طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، مطالعات راهبردی، شماره ۱۳۸۳، پاییز ۱۳۸۳.
۹. ساجدی، امیر «خاورمیانه بزرگ: فرصت یا چالش»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۳۷ و ۲۳۸، خرداد و تیر ۱۳۸۶.
۱۰. سیدنژاد، سید باقر «تحلیلی سازه‌نگارانه از تهدیدات نرم جریان سلفی‌گری (با نگاهی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران)»، رسانه، شماره ۷۸، تابستان ۱۳۸۸.
۱۱. سیدنژاد، سید باقر «سلفی‌گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران»، مطالعات راهبردی، شماره ۴۷، بهار ۱۳۸۹.
۱۲. قهرمان‌پور، رحمن «حضور آمریکا در افغانستان و منافع ملی ایران»، مطالعات منطقه‌ای، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۸۲.
۱۳. مکرمی، عباس «تحولات اخیر خاورمیانه و فرصت‌های محیط امنیتی ایران»، فرهنگ پژوهش، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۹۲.
۱۴. مکرمی، عباس؛ ستوده ارانی، محمد «تحولات اخیر منطقه خاورمیانه و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، شماره ۹، ۱۳۹۵.
۱۵. موسوی، حسین «سخن فصل: بیم و امیدها در بحران سوریه»، مطالعات خاورمیانه، شماره ۶۳، زمستان ۱۳۸۹.
۱۶. نیاکویی، امیر؛ بهمنش، حسین «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها»، روابط خارجی، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۹۱.
۱۷. نوذری، عزت‌الله تاریخ معاصر جهان (۱۹۴۵-۲۰۰۰)، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول ۱۳۷۹.